

درس روز شنبه بعد از امتحانات ثبت اول  
زندگ چهارم

یعنی آن در بدل و مبدل منه در مقعود بالذات بدل قرار می گیرد لذا چه ضروری  
برای ذکر **صراط المستقیم** بود در حالی که هدایت کردن به راه راست هر در  
**اهدانا الصراط الذین انعمت علیهم** آمده بود که در حقیقت مقعود هم همین  
است چه نیازی به اون کلمه بود

**علامه یغیاوی این گونه جواب می دهد**  
فایده آن توکید و تنصیف است  
فادته التوکید والتنصیف

حاصل جواب این است که در این عبارت که به شکل بدل ذکر کرده شده فایده  
وجود دارد **(۱- فایده عام)** این از تکرار تأکید یافته می شود

در نخست (اهدانا) در خواست بنده نسبت به **(صراط)**

**المستقیم** (نیاز پدیده شده بود بعد از اهدانا الصراط المستقیم  
این نسبت **انعمت علیهم** یافته شد لذا تأکید پیدا شد و چون فایده است  
(اذا تكرر تعذر) بدیهت می آید

(۲- فایده خاص) : یعنی تصریح می کند که راه مسلمانان مشهور به استقامت است

**سؤال چهارم** : غیر المفضوب علیهم والفاضلین آیه را طبق

تفسیر مفسر توضیح دهید





جواب: قبل از تفسیر استعمار و ترکیب الزام است (عین) مضاعف

(ال) یعنی الی معطوف (مفعول) اسم مفعول (علیهم) مفعول مالم

بسم فاعله اسم مفعول با مالم بسم فاعله خود پیوسته جمله اسمیه جمله برای موصول جمله با موصول خود پیوسته مضارع فاعله برای مضارع فاعله با مضارع

إله جمله اسمیه معطوف الیه (واو) حرف عطف (الغنائین) معطوف

معطوف با معطوف الیه خود پیوسته برای (الذین) بدل می باشد

یعنی بدل الکل است فاعله صاحب می فرماید در غیو (غیر المفعول) در قرأت

و بعد دارد یک مبرور (غیر المفعول) و دوم مضرب (غیر المفعول) و بعد

در قرأت مجبور غیر مبرور خوانده می شود در این صورت

در ترکیب مبرور دارد

ترکیب اول غیر برای الذین انتم علیهم بدل است در این صورت ترجمه اش این

است آن اشخاص که منعم علیهم هستند همان گروهی هستند که از همراهی و غضب الهی

محفوظ و سالم هستند بکن در این صورت ممکن است که فرار از انتم علیهم فقد

همان مردم فرار باشد که هرگز همراه نمی گور مثلاً (ابتداء علیهم السلام)

ترکیب دوم: معطوف با معطوف الیه خود پیوسته صفت الذین انتم علیهم



مقرر دارد شور سبب صفت بر و قسم است

رحلت حضرت امام خمینی (ره) رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸ هـ ش) - انتخاب حضرت آیت ا. امام خامنه ای به رهبری (۱۳۶۸ هـ ش) (تعطیل)



یک هفت کاشف دوم هفت مقیده و یعنی هفت مخفی (مخفی)

هفت کاشف آن گوید که برای رفع ابهام مرصوف و واهن کردن آن ذکر گردد

مثل (الجسم الطویل)

و هفت مقیده یعنی است که برای تخصیص مرصوف عام ذکر گردد **الرجل اللرم**

و غیره - -

فرق میان هفت کاشف و هفت مقیده

وفات حضرت خدیجه (س) (۳ سال قبل از هجرت) - قیام خونین ۱۵ خرداد (۱۳۴۲ هـ. ش) (تعطیل) - روز جهانی محیط زیست

فرق در میان این دو این است که در صورت کاشف بودن نسبت

حقیقت

۱۶

6 June 2017

۱۱ رمضان ۱۴۳۸

مرصوف و هفت نسبت مساوی است بخلاف هفت

مقیده که در میان این دو دو نسبت عموم و خصوص مطلق

است فرق این که در هر کدام صورت هفت مقیده است و در کدام صورت هفت

کاشف است یعنی **غیر المخصوص علیهم و الفاعلین** این موقوف است بر

تعیین مراد ایمان

ایمان بر دو قسم است

۱- ایمان مطلق عام است

۲- ایمان کامل

۱- ایمان مطلق

از تصدیق مع الاقرار فقط ایمان کامل آن را گوید تصدیق قلبی

در تمام تعقبات ایمان عمل کردن



۳۱ ۳۰ ۲۹ ۲۸ ۲۷ ج ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱ ۲۰ ج ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ج ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ج ۴ ۳ ۲ ۱



همای اسلام بعضی می گوید مطلق ایمان است که خود شی انکار را حرام  
می کند اما در فعل اولی جنت هم راهم ثابت نمی کنند و ایمان کامل دخول  
اولی را ثابت می کند اکنون سخن واضح شد برای کسانی که مطلق ایمان دارند  
به آن متعصب هستند سالم مانند از غضب الهی و گمراهی لازم نیست  
و برای مومنین کامل سالم مانند از غضب و ضلال لازم است

لذا در **انفیت علیهم** اثر مراد از انعام مطلق ایمان برادر است پس **عنی المعضوب**

**علیهم والعیالی** صفت مفیده می شود زیرا در این صورت در **انفیت علیهم**

مرتکبین گناه کبیره هم هستند اکنون از **عنی المعضوب علیهم الف**  
مرتکبین گناه کبیره خارج می شود و از این ایمان کامل مراد گرفته می شود و **عنی المعضوب**  
در صورتی صفت ناشی می شود که مراد از آن ایمان کامل باشد

زیرا می فرماید عارا جز کسانی که همراه و ضلال هستند قرار مرده و جز مومنین  
کامل قرار ندهد **در این ترکیب اشکالی وجودی ندارد** اشکال این که لفظ (غی)  
نگره است از همان نگره هایست که با وجود اضافت هم چنان نگره باقی می ماند

**والذین انفیت علیهم** معترض است لذا طبق قانون لغت و معنی و فایده نظر  
توفیق و تنگی باید به هم مطابق باشد و اینجا مطابقت یا غنیه نمی شود

**جواب اشکال**

که **عنی المعضوب** نگره است مگر اعدائنا و یلین لغت شدش درست در آید





۱- موصول اگرچه موصوفه است مگر اندکین را نام و مقام نکره قرار می دهد و نکره بانکره در کس  
دری آید و به نکره است

زیرا غائده نحوی است وقتی از موصول موصوفه خارجی مقصود نباشد پس آن را تعین  
و مقام نکره قرار می دهیم مثل آنچه موصوفه باللام می باشد چنانچه در شعر شاعر با وجود اینکه  
بر سر **علی اللّٰهم** الف و لام آمده باز هم نکره تسلیم کرده ایم است **اگر علی اللّٰهم بسبب**  
**فهمیت نه قلت لا یعینی** این از کنار شخص مکتبه ای رد شدیم که دشنام می داد و مرا را  
پس من تعتم که با من نهیت و برای او هفت **(سببی)** را جده ای قرار داده اند و علم  
چنانچه نکره است

و اگر **(اللّٰهم)** را موصوفه بدانیم هفت قرار دادن **(سببی)** درست  
ست زیرا بخوبی این اتفاق دارد و علم هفت نکره می باشد علامه بیضاوی  
استدلالی دیگری از محاورات عرب تقدیم کرد که عبارت است از **انی لا اعر علی الرجل مثلاً**  
**الرجل موصوف مثلاً** هفت ظاهر است لفظاً مثل با وجود این هفت نکره می باشد  
لذا در این مثال معلوم می شود که **الرجل** با وجود موصوف باللام در حکم نکره است  
تأویل دیگر این است موصوف را درجه می خورد بگذار و در هفت که **غیر المخصوص** باشد  
نی تأویل می کند که لفظ **غیر** در امور ایهانت همان وقت موصوف می گوید که در میان  
رو این گونه موصوفه قرار گیرد که آنها با هم هند و عقیق باشد بگذار **غیر**





در صورت اضافت توفیق پیدای شود لذا وقتی اینجا در لفظ **عنی** **منهم علیهم و عنی المصنوع**  
**علیهم** واقع است بنظر تقابل یک نوع تفسیر ۴۵ اصل می شود مثل حرکت و سکون عنی  
از عنی حرکت سکون مضمیده می شود از سکون عنی حرکت مضمیده می شود پس وقتی گفته  
عنی معرفتی باشد صفت قرار دادن او برای الذین در است است

قرأت دم در **عنی المصنوع** نصب است در این مورد ۴ از شهر انفت **علیهم حال**  
واقع می شود و عامل انفت قرار دارد می شود یا مصنوع خوانده می شود بفعل مخدوف تقدیراً  
یعنی (اعنی) یا باعتبار استثنای مثل **ما دنی القوم عنی زید**

**والغضب** باید دانست در تمام اغراض نفسانی و احوال جسمانی مثل **هت، سرور**  
**مکر، ضاع، غضب** و عنی هر نوع یک لفظ از این الفاظ استعمال می شود

و هر یک دو درجه دارد ۱- درجه اوائل ۲- درجه غایات اکنون باید دانست معنی لغوی

**عنی غضب** هو ثوران النفس عند اذاعة الانتقام وی وقتی که نهبت آن  
به الله با شهت مراد و منتهی آن غایت انتقام می باشد که در بحث **عنی در هم نهبت**

**ضلال** یعنی اغراض از راه است خواه عمداً باشد یا خطا این همراهی درجه ۳ به نام  
دلرو از هم مکنین درجه ترک ادبی است و از هم اعلی ترین درجه کفر باشد است

مجموع مفسرین می فرمایند مراد از **موضوع علیهم** یهود است زیرا است به یهودیان  
ارشاد رب العالمین موجود است در قرآن پاک **منهم من لعن الله و غضب**







و نمائین **مهرادش** نفری می باشد و چون که اندکاهی فرموده است **قد ضلوا من قبل و**  
**ا ضلوا کثیرا**

قول دوم: این است مراد از **مضوب علیهم** منافع و گناهکاران می باشد  
و مراد از **ضال** جهال است

قول سوم این است مراد از **مضوب علیهم** کفار و مراد از **ضال** منافقین است  
و یک قول دیگر هم است که **مضوب علیهم** مراد کافر و مراد از **ضال** مستبد می باشد  
لیکن اصح قول جمهور است که آیات و روایات مقتدرش هدایت این تفسیر است

**سؤال پانزدهم:** **الم ذلک الکتاب لا ریب فیہ الف** مراد از قوله تعالی  
**الم ذلک الکتاب** و قول مفتار کدام است **(ب)** چرا اشاره به ذلک الکتاب  
آورد و است و نه لغت (هذا الکتاب) حال آنکه ذلک مشارع به بعد  
است **(ج)** معنی ریب چیست چگونه لغت **لا ریب فیہ** حال آنکه بسیاری از  
**منافقین و مشرکین در آن ریب داشتند** **کما بدیل علی قوله عزوجل ان کنتم**  
**فی ریب**

**الجواب:** **الم** از حروف مقلعات است درباره معنای آنها از علمای سلف اقوال مختلفی  
نقل شده است قاضی بعباد می فرماید که **(الم)** و تمام این گونه الفاظ که در قرآن و حدیث  
و در حروف (کجی) هستند که از آنها کلام مرکب می شود و اسماء هستند





یکه از دلایل اسم بودن آنها این است که بر آنها تحریف اسم صادق می‌آید  
و هر یک از آنها بر معنای خود دلالت می‌کند و ظاهر است که اسم را این طعم تحریف کند  
نکته این است که بر معنای خود دلالت کند و مقرون به یکی از زمانها سه سال نباشد مثلاً (ضار)  
که معنای آن توافق است این مستقل بنفسه است

همچنین (ضار) حرف اول (ضرب) است که از آن (ضرب) مرکب می‌گردد پس  
(ضار) اسم است و اسم بودن آن ثابت شد

دلیل دوم این است که اسم به چیزهایی مخصوص می‌گردد که جای دیگری یافته نمی‌شود و تحریف  
و تنذیر و جمع و تصغیر و اضاعت و غیره همین چیزها بر حروف کجی عارض می‌گردد

پس اسم بودن این حروف از این جا هم ثابت می‌گردد

اشدال: در حدیث ترمذی از حضرت عبداللہ بن مسعود روایت شده که رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کسی از قرآن یک حرف بخواند به نیکی می‌رسد و هر شکی ده برابر  
می‌شود من نمی‌گویم که (الم) یک حرف است بلکه (الف) یک حرف (لام) یک حرف  
(میم) یک حرف از این حدیث شریف معلوم می‌گردد که حروف کجی اسماء نسبت  
به یک حرف می‌باشد

جواب: این فرموده رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم به طور مجاز بوده است که اینها اسماء حروف  
است گویا اسم مدلول هستند که بر مطلب خود دلالت می‌کند



جواب دوم: این است که الفاظ کجی را حروف گفتن به اعتبار گفت است



در اعتبار اصطلاح

در این باره چند قول نقل شده

**الف** اکثر علماء معتقدند که اینها اسماء الهی هستند

**قول دوم** که الفاظی هستند که اسماء الهی هستند و اینها اسماء الهی هستند

**قول سوم** الف از افعال حلق ادا می شود که مبدأ مفارجه است و (لام) از نوک زبان

که درها مفارجه است و (میم) از لبها ادا می شود که منتهای مفارجه است

**الف** در (الله) جمع کرده و اثبات می کند که در اول و وسط و آخر کلام **بنده ذکر**

است و الهی می باشد

**قول چهارم** اینکه صرف کلمه یعنی (الله) و نیز بر مقطعات سخن راز

هستند

**(ب) قسم دوم سوال** ذنک اسم است به طرف (الله) زیرا وقتی که حرف

را جمع کرده می گویند که از اجتماع کلمات سور و کلمات سور به طرف قرآن اشاره

می شود یا فراد از ذنک اشاره است به طرف همان معهود که ذکر آن در کتب سابقه

آمده است یعنی قرآن حکیم یا اسم اشاره بعد است به این خاطر که به طرف آن

(کلام الله) اشاره شده یعنی (کلام الله) یعنی مرسل به طرف مرسل الهی یعنی

حضرت رسول خدا علیه السلام در این مورد پس این دو بعدی است



شب قدر



جواب سوال: این که بر یک صفا از قرآن اسم قرآن لفظ شده مش  
(اذا قرأت القرآن فاستمعوا له) (انا سمعنا قرآنا عجبا)

دوره بقره بعد از نزول پندین سوره دیگر نازل شده لذا به اشاره بعد ذکر شده

۲. قسم سوم سوال: معنی (رب) تعلق و اضطراب عند اطمینان یعنی شک و شبهه نسبت برادر حق و عبودیت کبریا (عز) اسم صفت مظهری دارد که نسبت به قرآن مجید هیچ گونه شک و شبهه وجود ندارد اما مشرکین و منافقین شک می کردند پس نفری این که گفتند (رب)

معنی ۱۰

جواب مغیر اعلام: نفری شک از اقرار نسبت بیک نفر شک از ذات که است  
یعنی نفری شک از محل است یعنی که آن قرآن حکیم خود من نفسه محل رب  
نسبت هر آن کس که در دلائل و براهین قرآن مجید رقت کند چنان واضح  
می شود که باقی باقی نمی ماند پس قطعاً جای شک نیست یا اینکه برادر (متقیان)  
محل شک و شبهه نیست

سوال ششم: هدی المتقین الذین یومنون بالغیب (الف)

(الف) وجه اعرب هدی را ذکر کنید (ب) معنای هدایت را لغتاً و اصطلاحاً چیست  
و اختلاف تردد معنی و اشتقاق چیست استدلال آنرا باین کنید



ضرورت نخوردن حضرت علی (ع) (۴۰ هجری)



مفسر خود را تحریر نماید و گفته (هدی للمتقین) حال آنکه قرآن (هدی للناس)

است **ذ:** معنای علم غیب صیغه لغتاً و اینها اطلاق آن بر **هدی** می آید

**ه:** غیب چند قسم دارد

**الجواب:** هدی از نظر اعراب برده و معنی است **ا:** هو (القرآن هدی للمتقین) ای هادی

**ک:** معنی هدایت کننده است

۲- **و ریف غیه** حال گرفته **هدی** ای هادی

۲- **و ریف غیه** حال گرفته **هدی للمتقین** مقصد بحث این است این کتاب **هدی** شب قدر

قرآن مجید و این قرآن مجید همان متقیانی را به طرف راه هدایت و حق

راهنمایی می کند که از جانب الله تعالی آن را مشخص نشود و این

متقیان به همان راه می رود متقیان بر دو صفت می باشد

۱- آنهایی که به طرف تقوا رفته است این کتاب آنها را راهنمایی می کند

۲- آنهایی که تقوا را عمل کرده اند آنها را به راه راست ثابت قدم نهاده و دارد

**ب:** هدی در اصل مصدر است بر وزن **فعل** در اصل **هدی** بمعنی راهنما

در اصطلاح با هدایت کردن شخص یا لطف و عنایت عین راه نشان

دادن که آن با کمال لطف به این هدی در کارهای خوب استعمال می شود





۱۲

در باره معنای هدایت پس اشعاره در معنی اختلاف است  
 اشعاره می گویند معنای هدایت **الدلالة بطرف** هو او کما است هو عوده او عانی هو اولک کما  
 عونی **اهدانا الصراط المستقیم** یعنی باز می و لطف راهنمایی کردن به سوی مقصود  
 خواه این راهنمایی آن را به منزل مقصود برساند یا نرساند  
 و در معنی معنای هدایت **الدلالة** هو حصول ای المطلوب یعنی هدایت نشد به  
 منزل مقصود پس هدایت گفته می شود نه مطلق راهنمایی به سبب اختلاف  
 هر دو گروه و آنچه است اشعاره می گویند ما را مقدر راهنمایی است رسیدن مدلول  
 به منزل مقصود در رسیدن او کارمانش است معنی او می گویند تا وقتی که مدلول به منزل  
 مقصود نرسد تا آن وقت هدایت نشده بلکه آن را فقدان هدایت می گویند نه هدایت  
 لیکن در اشعاره یک شرطی ذکر شده که در هر دو صورت راهنمایی را هدایت می گویند  
 وقتی که بلطف باشد و با قهر نباشد

دلیل معنی له آیه قرآن مجید است **(انک تعلمی هدی اونی ضلال مسین)** در این  
 آیه الله تعالی هدی را در مقابل (ضلال) بیان کرده است یعنی ضلال محرم و هدی  
 ای المطلوب است اگر چنانچه معنای هدی را و حصول ای المطلوب قرار ندیم  
 در بیان (ضلال و هدی) تفاوت برقرار نمی شود (اشعاره جواب می دهد) که این  
 هدی که در مقابل ضلال آمده است این هدی لازم است بمعنی



شب قدر روز جهاد کربلایی (تسکین چاد سازناگی به فرمان حضرت امام خمینی (ره) ۱۳۵۸ ه. ش)



اهدای است چون که منحل لازم است و آنچه در مقابل آدا آمده است آن هم لازم است لهذا این هدای متقدی است که بعضی هدایت کننده است پس استدلال معتبره در برکت نیست و اگر هدای را متقدی ندیریم جواب آن این می شود که هدای دو صورت دارد

۱- وصول الی المطلوب بدست می آید ۲- وصول الی المطلوب بدست نیاید و در آیه ۱۱ قرینه مقابل نزد اقل قرار گرفته است حال آنکه بحث ما در باره مطلق هدایت است که عام است و ظاهر است که از خواص بر عام استدلال درست در نمی آید استدلال اشعره این است که در هدایت یعنی دلالت بلفظ ایصال معتبر می باشد اما در هدایت که وصول و اهدای حاصل نباشد در آن صورت وصول هدایت ثابت نمی شود حال آنکه در قرآن مجید با عدم اهدای وصول هدایت ذکر شده است چنانچه در قرآن مجید آمده است (اما لنهتقد انهم فاستجبوا للعی علی الهدی) در این آیه انجام هدایت از جانب الله ذکر شد و عدم هدایت برای خود نیز ثابت است این دلیل یقین است که در معنای هدایت وصول و ایصال معتبر نیست بلکه هدایت فقط نام دلالت بلفظ است لیکن بر این قول اشعره از آیه انک لا تهدی من اجهت اعترافی وارد می شود که شرح اعتراض بسیار ظاهر

است



جواب: اینکه در لفظ هدایت دو معنا مشترک وجود دارد و این است



اینی معیاراً دلالت امری المطلوب - مورد توجه است - یا به خاطر علامه این دلالت

بسیار افعال است

(ج) اثریه قرآن مجید هدایتی است برای تمام عام است و هدایت بودن برای

متقین به بدین معنا است

که همین افراد از هدایت نفع می‌گیرند مثلاً راه عام باشد هر کس بتواند به این راه قدم بگذارد و نگاه  
از این راه استفاده می‌کند و به این راه حرکت می‌کند و در این راه قدم می‌گذارد

کسانی که بر سر این راه نمی‌روند کوتاهی از خودشان است لذا معنای هدایت این است  
که با وجود اذن عام همان اشخاص فایده حاصل می‌کنند که از عقل خود کاری می‌گیرند و در این  
آیت فکر و اندیشه می‌کنند و به هر کاری باشند لذا قرآن کریم به هر طریقی عام خود را

(هدی للناس) است و انظر فتحه (هدی للمتقین) است که در قرآن معبد آمده

(هدی للمتقین)

(د) - لفظ غیب مصدر غاب غیباً یعنی چیزی که از انان محجوب باشد

در این آیه اطلاق مصدر بر ذات شده مبالغه چنانچه مراد از غیب امور غائبه است مثل  
شهر و میوه و غیره فقد در این جا نسبت بلکه در تمام اطلاق قرآنی لفظ غیب  
بر بر ذات استعمال کرده اند چنانکه لفظ هتدان شهادت است و امور



شده مبالغه استعمال می‌شود و امکان دارد که این اطلاق غیر در  
اینی بر امور غائبه اطلاق شده صفت مشبهه (فعل) است



در اصل با ظاهر کثر استیصال یک (یا) با کثره تخفیف کرده می شود پس در لغظ

غیب ~~خود~~ ظهور وجود دارد

یکی اینکه مصدر است لطلاق آن بر ذات معارفی آید یا اینکه بر وزن فاعل  
صفت مشبهه است که لطلاق بر امور غایبه مذکور شده است گویا خبری دارد کرده است  
که این اشیاء در کاملی در وجه غائب هستند که مؤمنین بر آن ایمان می آورند در آیه  
قرآن مجید لغظ غیب منقول شده است در آن آیه اشیاء پوشیده هستند که از  
ادراک هواس بیرون هستند بدهت عقل مقتضی آنها نیست مثل جمله  
امور معاد اینگونه است ولی از جهت آن چه بدهت عقل بر وجود آنها شهادت بدهد  
وجود صانع و صفات کاعلم آن هستند زیرا از بدهت عقل ادراک آنها میسر  
است.

۱- غیب بر دو قسم است همان غیبی که بر آن هیچ دلیل عقلی و نقلی نباشد

و همین است فراد آیه قرآن پاک **رعدده** **مفاتیح الغیب** **لا یعلمها الا هو**

۲- غیب که وجود آن دلیل عقلی و نقلی موجود نباشد مثل صانع عالم صفات  
کامل آن یا روز قیامت و احوال آن در آن آیه کریمه همین معنای دوم غیب است





سؤال هفتم: و ما رزقناهم یفقون معنی رزق لغتاً و اصطلاحاً چیست آیا مرام رزق است یا نه در این باره چه اختلافی وجود دارد و جواب آن از جانب اهل حق چیست

(الجواب): رزق در لغت معنی (رعه، نصیب، بهره) است و در لغت عرب رزق به چیزهایی گویند که برای حیوانی اختصاص داده شده که از آن استفاده می‌کند در کتب کلامی رزق را به طرف مورد منظور کرده است یعنی (ما رزقناهم) چنانکه رزق بر دو صورت است (رزق حلال و حرام) چون رزق حرام؟ مومنانند مناسب نیست لذا معتزله استدلال می‌کنند که حرام رزق نیست و در نظر اهل سنت و الجماعت رزق حلال و حرام هر دو رزق هستند زیرا رزق در اصل حلال بود بنده به وسیله عمل خود آن را حرام کرد اگر او صبر می‌کرد از زانیه استغفار می‌کرد و رزق حلال به رسیدن شخص مقصود می‌رسد و آن را حرام کرد پس رزق در اصل از جانب اهل حق است به همین خاطر خداوند متعال آن را به طرف مورد نیاز داده است و بدین ترتیب نسبت به ظاهر تعظیم باشد و اختصاص رزق به حلال به این خاطر است



که این آیات در مقام عدم آمده است و اینها این مقام فریضه است که این رزق که در آن آمده است رزق حلال



مراد است و نیز برای رزق بودن حرام حدیث عمر ابن قریب دلالت می کند که اصل  
آن این است که آن حضرت فرمودند **لقد رزق الله طیباً فأفندت ما حرم**  
**الله علیه** پس معلوم شد که در اصل رزق حلال است نه با تکلیف خود آن  
را حرام می کند

**سؤال هجدهم** ان الذین کفروا سواؤ علیهم دانند **تھم** (الف) : چرا این جمله  
را بر ما قبل عطف نکرده است چه ضایحه در آن جایی دیگر عطف کرده گفته آخر  
روز تبلیغ و اطلاع رسانی دینی (سألو و صدور فرمان حضرت امام خمینی (ره) مبنی بر تأسیس سازمان تبلیغات اسلامی - ۱۳۶۰ هـ. ش) روز اصناف

**ان الله برار لفی نعم** وان الفجار لفی جعیم (ب) : چرا ذکر این کفار  
را به صورت مؤنث موصول کرده است (ج) : معنی کفر لغتاً

و شرعاً چیست (د) : معنی انذار در لغت و اصطلاح چیست  
چرا انذار را ذکر کرد بشارت مافکر نکرد (ه) : فایده این که انذار بعد از این  
بداند که این فایده ای ندارد و ایمان نمی آید و در صحت

**الجواب** الف : در این مورد قعه کفار را با قعه مؤمنین عطف نکرده است ضایحه در آن  
ان الله برار لفی نعم وان الفجار لفی جعیم که در این آیه عطف کرده است یعنی قعه کفار  
را با قعه مؤمنین عطف کرده علت این بار این است که در آیه های (آخر اندک)  
اتحاد در اسلوب و جهت جامعه مقصودی به نگاشته برای آن لازمی است  
(روز جهانی فلس (آخرین جمعه ماه رمضان)





زیرا درجه اولی برای ثواب اختیار و درجه ثانیه در بیان اقسام اشرار زنی به بیان  
آمده در میان این دو آیه انکار اسلوب ظاهر است در معنوی این دو آیه در  
بیان مسند و منذای تقابل و تضاد موجود است  
پس بنا بر انکار اسلوب وجهت ۴ معنی ۲ ظاهر این وحدت یکی را برداشتی عطف  
کرده است بر خلاف آیه مورد بحث مگر در میان دو آیه نه انکار اسلوب  
موجود است و نه جهت ۴ معنی ۲ لهذا در اینجا یکی ۲ را برداشتی عطف  
نمی کند

(ب) : ان الذین کفروا : منذای موصوفه با موصول به این خاطر گوره

است که در توفیق با موصول دو صورت ۴ می آید

(۱) اینکه آن را الف و لام عهدی بدانیم و مراده از آن همان کفاری در نظر گرفته می شود  
که محبت با فرموده اند مثل ابرهه ، ابولهب ، ویدیان مغیره و همراهان ایشان  
و اخبار کبود در دشمنی با رسول الله صل الله علیه و سلم یک قسم به جدی رفت

(۲) و هم آنکه آن را برای جنس بدانیم در این صورت موصول منذای عام  
می باشد کفار و مشرک و کفار معصوم و غنی معصوم و آیه شامل هر دو تائی شود  
لیکن اگر مراد از مسند یعنی **سواء علیهم کفار** غنی معصومین باشد کفار معصومین  
فایده می شود ~~برای این~~ زیرا برای آیه انذار و عزم انذار برابر



تأیید نشده معلوم می‌گردد که معصوم در میان تاریکی به سر می‌برد که انداز عدم انداز بر آن‌ها در  
منه خورد بر خلاف غیر معصوم

ج: کفر در وقت بخت است و چنانچه کت و بر دانه را در زمین می‌پاشند  
هكذا آن را نیز کفر می‌گویند که تخم را در زمین می‌پاشند اما کفر معنای دیگری دارد  
اینکه انداز هر چه شریعت رسول الله این را نیز به نام کفر می‌شناسد که ایشان  
حقیقت را پنهان می‌کنند

د: انداز در وقت بخت است و کس را از چیزی بترسانند یا ترس ورز  
اصطلاح ترکان مجید ترسیدن بندگان از عتاب الهی در راه

طی

۵

صورتی که ایشان مبتلا به عصیان باشند به این عذاب مبتلا  
می‌گردد اما حال این است که در این کلمه (و بشتر هم) بشارت

ذکر شد **بشتر هم عذاب** **عالم** علت چیست انداز از بشارت بشتر در فطرت  
دل و دماغ انسان اثر می‌گذارد زیرا دفع ضرر از جلب منفعت بشتر  
هم تر است بنابراین در حق ایشان اگر انداز عن آثار منافع نباشد بشارت  
به طریق ادبی می‌سوزند نسبت لذار کلمه (استواء) عدم نفع انداز ذکر شده  
اما چون که در کلمه بشارت عدم نفع نسبت اینها ذکر نشده

ه: بعد از اطلاع عدم ایمان این کافران معصوم بار هم بنی اکرم





که در تبلیغ مکرر زیرا برای نبی اکرم صل الله علیه و سلم ترک تبلیغ جایز نیست در این  
اینها اثر نمی گذارد ممکن نیست زیرا در این آیات نمی گوید اکنون انذار و عدم انذار برابر است  
نیاز به تبلیغ و انذار نیست زیرا ابلاغ و تبلیغ منتهی به رسول الله است همیشه آن  
به ادا می دهد بلکه مقصد آیات این است که شما به فکر ایمان و آوردن نبی آمدن از این  
که اینها ایمان نمی آورند زیرا آنکه به هیچ عنوان قبول نمی کند البته مؤمنی مطرح است  
دقیقه ایشان ایمان نمی آورند تبلیغ ایمان برای آنها عبث است که عبث  
بر آن حضرت = سیردن چه فایده ای دارد

جواب: عیث همان مائی بود که از او غایده ۵۵ پس نشود چهارمین

پیش از این



در این مورد گفت و آنگاه از انتظار و تبلیغ آن حضرت - مؤمنان را یاد کرد

28

3426

257

145A

222

و ضرر آن حفرے (اصل اللہ علیہ وسلم) سوری بردار تبلیغ خود

باین غایب انداز برای آن حضرت اتم جهت است و برای آن فرآن ~~اعتراض~~ <sup>ببر آن</sup>  
باقی ~~نماند~~ و برای رسول خدا نصیبت تبلیغ و ضرر آن خواهد رسید ~~بدر~~  
باین خاطر نیست سواد علیهم نسبت سواد علیک





**سوال نوزدهم:** ختم الله علی صلواتهم (الف) معنی ختم در عرف از نظر اعم بمعنی  
و محشی صحت (ب) اسناد ختم به الله معتبر به طور تعبیری کند (ج) چگونه الله  
تعالی عطف کرده علی قلوبهم و علی سمعهم میرا عدم ادراک عیب و سمع را یکی قرار  
داد و برابر ابعاد هفده جمع و برای سمع مفرد آورد (ه) کلمه غشاه و از نظر اعراب  
و لغت تحقیق کنید

**الجواب |** ختم در اصل بمعنی (کتم) بعد از آن در عرف به معنی می گویند  
که به وسیله مهر زدن محفوظ گردانیده شوند این را ختم و گفتند مناسب است معنی لغوی  
و اصطلاحی آتش را است -

۹  
۳۰ June 2017  
۵ شوال ۱۳۳۸

**ب:** وسیله مهر زدن آن چیز خود - محفوظاتی نمود زیرا قبل از  
رسیدن این نامه به طرف مرسل الیه باز نمی نمود تا مهر آن از  
بین نرود این خدش یک نوع حفاظت است نیز چیز را به انتها رسانیدن را ختم  
می گویند چنانچه می گویند (ختم القرآن تلاوة) در آخر ختم قرآن این جمله استعمال  
می نمود یعنی به انتها رسانیدن محشی می گویند معنی ختم در اصل لغت به کتم است  
یعنی به وسیله چیز چسبیده یا بسته بر آن می گذارند  
و عیال و چسبیده آن مهر زده شود و محفوظاتی نمود چون به رسیدن این چسبیده  
مطلبی رسید می آید آن را نیز کتم می گویند لذا این بر چسب زدن می آید





لذا تفسیر محشی و علامه بیضاوی هر دو درست است

(ب) به این خاطر نیست (ختم) به طرف خداوند داده شده که هنگامی که مردم نماز می کنند دنیا را این نماز را می بیند و تعلق آن با گناه ضرر آن با خلق الهی و رسیدن به گناه موجب برکت نیست یعنی از انوار الهی محروم می شود به این خاطر نیست و امر به طرف سبب داده شده معنی در اینجا نیز صیغه تائیدی است

(۱) احوال قلب آنها را خداوند به احوال بگویم مثال داده است که در نهام عقل

هو از ادراک معبراد هستند پس این گروه نیز چنین هستند

(۲) امراض این گروه حق در قلب آنها چنان صفاتی ایجاد می کند که عادت جدی

آنها قرار می گیرد و به این وصف تشبیه داده شده است

(۳) در حقیقت کفر نفس شیطانی است که انصاف و ارتداد آن استحقاق

عقوبات و عذبات را در پی دارد

(۴) در طبیعت آنها اثر در روح کفر در احوال قلبشان چنان معکم قرار گرفته

که تحصیل ایمان را برای آن باقی نگذاشته است لذا آن را به ختم تعبیر کرده ایم

(۵) خود کفار می گفتند (توبه فی اکنه) لذا به عرض کفایت حال کنیم (ختم الله)

برای آنها بسته گرفته است

(۶) این کیفیت در کفر است به وقوع می پیوندد لذا بنا بر محقق وقوع به این



معانی تعبیر کرده می شود



۷- مراد از ضم علامت قلوب آنگاه مراد است که بوسیله آنگاه آن فرشته آنگاه را می شناسد و با آنگاه بعضی می کند

ح: اعلیٰ ستمهم عطف است بر تلویم بر ابعار هم غشاه و سل آن این آیه است فتم علی ~~هو قلبه~~ و ستمه زیرا در این آیه فتم را به قلب و ستم هر دو جمع کرده است که طبق قاعده مشهور آیه ها قرآنی بعضی بعضی را تفسیر می کند و در ابتدا هم تطبیق مقدم واجب است **فی الامکان**  
دوم: این خاطر که طبق اعتقاد تمام قراد قوله **عن ستمهم** بنا بر وقف یا مابقی بعد خود لاحق نمی شود

سوم: یک مناسبت معنا دار قلب با ستم دارد زیرا ابعار زیر ادراک ستم مثل ادراک قلب از جمیع جهات ممکن است پس لازم می آید که ما مانع به مقتضای عقل یکی است زیرا این مانع و ادراک فاهم و ستم معنوی به فتم تعبیر کرده اند چون که ادراک ابعار فقط از جنب جهت جلو ممکن است لذا مانع ادراک آن را به کلمه **غشاه** تعبیر کرده است چون فائده همین است پاسخ اعتراضی که آن گفته شود چرا برای قلوب و اصباح و ستم و فتم در برابر ابعار گفته غشاه  
چهارم: از نظر سبب اعراب **غشاه** به خاطر مبتدا بودن رفع است و **و کر اخفش** برجه عطف است و در آن چار و مهرور و وجود دارد





و در یک قرآنی لغت است تعذیر عبارت این است **و من علی ابصار هم غشاً و**  
**(ع)** (ع) مغشوب است بنوعی ففرض از نظر لغت نیز اختلاف است  
 ... در بعضی (غشوة) و بعضی با عین می خوانند (غشوة)

**(سؤال بیستم)** و من الناس من یقول انا بالیوم الاخر و ما هم

بمومنین

**الف** در این آیه صیغه درجی که ماقبل احوال مومنین و عهد آن مشرکین  
 بیان می کند **ب** چرا این آیه را عطف کرد (و من الناس) وجه مناسبت

عطف صیغه و مراد از (الام) در این صیغه بر چه چیز است اطلاق می شود  
 وجه معنا دارد **ج** مراد از یوم الاخر صیغه **د** (یا) را در بالا فر

تکرار کردند بعد از آن که باشد لغت **ذ** معنای قوله تعالی ما هم بمومنین صیغه  
 حال آنکه می گفتند انا بالیوم الاخر

**الجواب:** رقی خداوند متعال بیان حال قرآن مجید و تعریف آن را ذکر کرد

و در آیه های ابتدای ذکر از مومنین به بیان آمد آن مومنانی که آنها دین و عبادت  
 خود را خالصاً برای خداوند متعال انجام داده بودند و خلوص ایشان باز بان آنها  
 موافق است در این بیان ذکر از خداوند آنها کرده که ظاهر و باطن آنها خالص



گزارا اعتبار کرده و در این طریق  
 حمله دوم نشانه ناوگان آمریکای جانیکار به هواپیمای مسافربری جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷ ه.ش) - روز افشای ملوک بشر آمریکایی



موم ذکر از مذنبین به سبب آنکه در میان هر دو قسم متردد است اینها  
 کسانی هستند که زبان آنها با قلب آنها موافق نیست که اینها را منافق  
 میگویند لذا در واقع سه گروه مورد بحث قرار گرفته است از مشرکین مرد خداوند  
 متعال بدتر است زیرا این گروه مسلمانان را با چنین ~~مشقت~~ مشقت و ~~مقتضات~~ مقتضات  
 دچار کرده اند و که مشرک و کافران اینگونه نگارده اند  
 اندکهای ضایع است آنها را با تفصیل بیان نموده است  
 و برای تفصیل مطلب امثالی را ذکر کرده است تا که احوال قلبی آنها را فیهی  
 واضح کنند و در آخر برای سرانجام آنها فرمود (عذاب عظیم)  
 در این نام حکایت منافقین بر واقع کفار مصرین معطوف است یعنی عطف  
 مقصده علی المقصده است نه جمیع علی الجمیع تا که در بیان مناسبت این جمیع با جمیع قبلی  
 باشد بلکه در میان دو مقصده وجه عطف جهت ~~۱۱~~ ۱۰ معده است و این احوال را  
 ۱۱ اصل است فیما فی مقصده کفار و منافقین را بهمید ~~۱۲~~ ۱۱ ذکر کرده هدف تشبیه  
 آنها در میان دو مقصده و تشابه بین مسذالیه و مسند ضروری است که  
 در این باب یافته می شود البتة واجب به گفته (الناس) این (لام) که  
 در (الناس) است برای جنس است و من موصوفه است زیرا اثر برای  
 عهد در نظر گرفته شود مراد (ناس) به آن صرحت ندارد گویند فرمود  
 نحو من جنس الناس ناس و یا (لام) برای عهد خارجی است و عهد  
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱





همان (ناس) هستند که ذکر آن در آیه (ان الذین کفروا) آمده است بود

و این (من) موصوفه است تقدیر عبارت چنین است

(من الناس المذکرین) فی قوم نحاس (ان الذین کفروا و الذین یعولون آمنابا)

براد از یعولون (عبداً این و همراهم آن است)

(ع) مراد از یوم الاخر از وقت حشر گرفته بازمان نامشاه یا از حشر گرفته

بازمان دخول مومنین در بهشت و دخول کفار در نار است

ایست در باره این که در (باشد) که (با) را آورده (بالیوم الاخر) (با)

که معبراً ذکر کرده است و در این مقصد این دعوا ثابت می کند ایمان (باشد و

بالیوم الاخر) مقصد مهمی است و هر چه هر یک کامل و مستحکم بایمان

بیاورد چون به خاطر تکرار بار و هر دو تعلق فعل بر مستقل دلالت می کند

زیرا این دو مراد مستقل است ایمان (باشد) مستقل و (بالیوم الاخر)

نیز مستقل

(د) (و ما هم یومنین) از این آیه رد دعوی منافقین ثابت می شود

و آیه برای امر دلالت می کند که دعوی زبانی این اشخاص از نظر اعتقاد

مخالف عقیده ایشان است و هر کسی این چنین باشد مومن نیست

زیرا منافقین آما بالله می گفتند و اظهار ایمانی می کردند و در

دعا بر آنچه (ما جاء به الرسول) تکذیب می نمودند و چون تکذیب



موجود داشت (وما هم بمؤمنین) یعنی ایمان ایشان را حق فرمودند

(سؤال بیست و یکم) بخادعون است و انذین است و خدعون از مع  
(الف) این خادعون چه گروه هستند معناه مفاعله صیغه حال آنکه این فعل  
از باب مفاعله مفاعله من الا تشین است خداع ایشان با استغفال  
چه طوری است حال آنکه (است بکل شیء علیهم) است

(ب) چگونه گفت ما شیعوں حال آنکه مفاعله فریبده اراده مفاعله

نکند معذرت میبخشد

جواب: در این آیه وارد از مفاعله منافقین هستند

تو با مسلمانان اظهار ایمان می کنند در حال غیبت و دیگر  
عوائد دینی شریک مسلمانان می گوی و در پوشیده و پنهان با کفار معادله می کنند  
در هر زمانی با مسلمانان کفرهای می کنند در حالی که مسلمانان آنها را هم مذهب  
خود می فهمند از آنها فریب می خورند

**خداع** یعنی در قلب تصور هر رسانی برای کسی مضمحل نمودن و در ظاهر خلاف  
آن کار کردن را می گویند تا آن شخص بر این امر اعتماد کرده مطابقی خود را به شما  
نگوید و بدین وسیله نقض آن پذیرد و مفاعله اگر چه مطابق (با)  
براه شریک چنانی دلالت می کند و خداع منافقین با مؤمنین



۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱



بر ظاهر عمل می نمود ولی آنچه از ظاهر آیه مفهوم می شود این است (فداع مع الله)  
 بر ظاهر عمل نمی نمود زیرا این امر محال است چنانکه از خداوند سخنی پرسیده شد  
 و نیز آنها قصد (فداع مع الله) را نداشتند زیرا به اعتقاد آنها خداوند جل  
 شان آن حضرت صلوات الله علیه و سلم بر سالت به سوی ایشان مبعوث  
 نکرده است لذا با خدا عداوتی نداشتند لذا فداع آنها بر ظاهر عمل نیست  
 بلکه اینها ایضا به معنی می دعوی رسول الله بنا بر این به اطلاع  
 ایضا حذف کلمه رسول را که مصنف باشد حذف کرده و مصنف ایضا را به جای  
 او قرار داد زیرا معامله مع رسول الله معامله با الله است  
 چون (من یطع الله و یطع الرسول فقد اطاع الله) است لذا (فداع مع الرسول)  
 به فداع مع الله ترجمه شده است و فرموده (می دعوی الله)

ب ۱- فداع به اراده می خورد یعنی به نیت می دهد بکن مفاد **ما یشرعون** این  
 شریعت که آنها نیت خود را نمی شناسند بلکه مفاد آن این است  
 که و با فداع دانی هم آن را نمی دانند البتة در دنیا برای این کار دوری بعضی  
 خوانند از بعضی خوانند مستفاد می شود که در ضیاع است بر اثر این فداع بر نفس خود  
 ظلم کرده و دلخیزد ایم (گشتار می نمود و اینها برای این امنیت ظاهر  
 نریب ضرر ده است و ضیاع زیبارا از دست دارد



**سوال بیست دوم** - وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ (الف) بَرَا اِنْ اَكْرَهَ  
 به بر ما قیل عطف کرد (ب) مَفَايَ مُنَادٍ صِدِّ (ج) مُنَادٍ شَنْ دَر زَمَنِ  
 چو نه بود (د) قائل این کلمات چه کسی بود وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا (ه)  
 در اوطا هر آیه صِدِّ (ه) و به قرائت را نیز بیان کنید

**الجواب** - وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ بَرِّكُذِبْنَ عطف است تقدیر عبارت  
 لَهُمْ عَذَابِ اَلَيْمٍ بجا کما نوا بکذبون یا عطف بر یقول آمنا یا نند تقدیر عبارت  
 اِنْ طَرَا اَمْرٌ مِنْ اَنْفُسٍ مِنْ یَقُولُ اَمْنًا وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اَسْمُوا کَمَا اَمْنُ اَنْفُسِ  
 قَالُوا اَمْنًا

**ب** : فساد یعنی چیزی را از اعتدال ذاتی بیرون آوردن و ضعیف بردن  
 چنانکه اهل علم است یعنی بر اعتدال ذاتی برقرار ماندن این دو لفظ  
 شامل هر ضرر و نفع می باشد

یعنی هر شیء وقتی که بر اعتدال ذاتی باشد این اهل علم است  
 و وقتی که فراب باشد فساد می باشد این بحث از نظر لغت  
 است و بی از نظر عرف اکثر شیء ناغ را اهل علم و مفسد را فساد می گویند  
 و اهل لاق مصدر اینی معبر از است

**ج** : سبب نفاق منافقین انتشار فساد به وسیله کلمات  
 ممکن است و و از آن جهت در راهی بی وجود دارد





و این اظهار است  
 و اگر اذاعتیل لهم قائل یا الله تعالی است یا رسول الله یا مومنین

ه: قرأت (قیل) که کائی و هشتم با همه ایه که در اصل  
 (قول) بوده اتمام می خوانند

سؤال بیت دوم: و اذا لقوا الذين كفروا قلوا آمنا و اذا خلوا الى

شیطانهم الف: در این آیه است چه گروهی بیان شده  
 ب: معنای خلوا چیست و هیذ هدر و وجود دارد ج: مراد از شیطان طیف  
 کیت با شیطان چه رابطه دارند

د: چگونه است می گوید که قول منافقین برای مومنین به طر استخرا  
 بوده است ج: قول ایشان با شیطان و هیچ و مطابقت  
 با واقع بوده است

جواب: الف: در این آیه ذکر حال منافقین است وقتی که با مومنین  
 ملاقات می کنند می گویند ایمان آورده ایم و چون با گروه خود برخورد می کنند می گویند  
 ما با شما هستیم لذا در موارد با مومنین همراه می شویم و در موارد با بزرگان خود  
 سخن می گویم اظهار می کنند





ب: در (خلوا) چند محاوره وجود دارد :

۱- به گفته مفسر رحمه الله محاوره عرب می گویند **(خلوت بفلان)** وقتی که بفلان شخص به تنهایی ملاقات کند در وقتی که منافقین با بزرگان خود به تنهایی ملاقات کنند

۲- عرب می گویند **خلاک** ذم این عداک دارد می گویند و معنی **عنف ذم** در یک آن چند سخن بیرون آمدن در این معنای بیرون با معنی که قرون خالص می گویند پس معنای خلوات گذاشتن و بیرون رفتن می باشد یعنی اینکه منافقین به طرف شیاطین خود بیرون می روند

۳- عرب می گویند **خلوت به سفوت عنه** یعنی آن که سفره مردم این غایب از خلوت معنای تنهایی کردن است زیرا در تنهایی سفره کردن آسان تر است

ج: شیاطین افرادی هستند که در یک سرکش علانیه خود گویا می باشد شیطان هستند پس ظاهرین گفتار مثل ابرو چهل و غیره ... مشو کردن به منافقین به همین معنا است در هر آیه در کفر آنها مثل رکت و در معنی کبار منافقین را مطمئن کرده می گویند **انما حکم** این قول منافقین کوکب است

د: اظهار آنها با مومنین به شکل آینه می باشد بر استحضار و با بزرگان خود عقیده را منع که ظاهر می گردند چون که در طرز اداس و قلام فرق وجود





دارد چون کرد مؤمنین در فتنه آمانای فتنه جمله فعلیه استقلال کردند بر تجدید  
 دولت می کند و کرد می طین خود می فتنه **انا معکم** همه اسمیه با عهد قسم تا کرد  
 زیرا کرد مؤمنین عهد (آمانا) می گویند و کرد منافقین خود عهدیه واقعی خود را فتنه  
 می کردند

سؤال شبیه و چهارم :

